اسلام در اسپانيا (آندلس)

محمد رضا سمّاك امانى‏

اسلام در خارج از شبه جزيره حجاز

مقدمه‏

در سال هفتم هجرى، پيامبرصلى الله عليه وآله‏دو ماه پس از امضاى صلح حديبيه، نامه‏هايى براى فرمانروايان سرزمينهاى اطراف حجاز فرستاد و آنان را به پذيرش اسلام فرا خواند؛ از جمله در يك روز، نامه‏هايى براى امپراتور، پادشاهان و حاكمان ايران، روم، حبشه، مصر، يمامه، بحرين، اردن و حيره نوشت.

در آن عصر، ايران و روم دو ابر قدرت بزرگ جهان بودند. خسرو پرويز، پادشاه ايران، نامه پيامبر اسلام را پاره كرد و به كارگزار خود در يمن - باذان - دستور داد دو نفر را به حجاز بفرستد تا حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏را دستگير كرده نزد او بياورند.

باذان، دو نفر را همراه نامه‏اى براى حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏به حجاز فرستاد. پيامبر اسلام پس از ديدار با آنان فرمود: من فردا نظرم را به شما خواهم گفت. روز بعد كه آن دو براى گرفتن پاسخ نامه باذان به حضور پيامبرصلى الله عليه وآله‏رسيدند، آن حضرت به آنان فرمود: خداوند جهان، مرا با خبر ساخت كه ديشب، خسرو پرويز به دست پسرش شيرويه كشته شد و پسرش بر تخت سلطنت نشست. سپس پيامبرصلى الله عليه وآله‏با هديه‏هاى گرانبهايى آنان را روانه يمن ساخت.

فرستادگان باذان سخنان پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏را به اطلاع او رساندند. باذان گفت: اگر خبر او درست باشد، حتماً او پيامبر آسمانى است و بايد از او پيروى كرد. چند روز بعد، نامه شيرويه به دست باذان رسيد كه به وى خبر داده بود اكنون او پادشاه ايران است و پدرش را كشته است. باذان پس از آن كه فهميد خبر پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏درست بوده، به اسلام گرويد و نامه‏اى به پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏نوشت و اسلام آوردن خود را به اطلاع آن حضرت رسانيد. پس از اسلام آوردن باذان، مردم يمن نيز پذيراى اسلام شدند.

امپراتور روم پس از دريافت نامه پيامبر اسلام، با دانشمندان مسيحى به مشورت نشست و پس از آگاهى از بشارت انجيل به ظهور پيامبرى آسمانى بعد از حضرت عيسى‏عليه السلام‏در نامه‏اى به پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏نوشت:

«نامه‏اى است براى احمد، رسول خدا، همان كسى كه عيسى بشارت او را داد.

از قيصر، فرمانرواى روم‏

نامه‏ات توسط فرستاده‏ات به دست من رسيد. گواهى مى‏دهم كه خدا تو را به پيامبرى برگزيده است. نام و ياد تو را در انجيلى كه در دست ما است مى‏بينم. عيسى بن مريم مژده ظهور تو را به ما داده بود. من روميها را به پذيرش اسلام فرا خواندم ولى آنان نپذيرفتند. اى كاش مى‏پذيرفتند. اى كاش نزد تو بودم و پاهاى تو را مى‏شُستم.»

قيصر، علاوه بر اين پاسخ، هدايايى نيز براى پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏فرستاد.(1)

نجاشى، پادشاه حبشه، پس از قرائت نامه پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏آن را روى چشمهاى خود گذاشت و از تخت سلطنت فرود آمد و به روى زمين نشست و شهادتين را بر زبان جارى ساخت. وى در پاسخ نامه پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم‏

نامه‏اى است به محمد، رسول خدا

از نجاشى‏

سلام خداوندى كه جز او آفريدگارى نيست و مرا هدايت كرد تا اسلام بياورم.

نامه شما را درباره پيامبر و انسان بودن حضرت عيسى‏عليه السلام‏خواندم. سوگند به خداى زمين و آسمان، آن چه نوشته‏ايد عين حقيقت است. من با دين شما آشنا شدم و درباره مسلمانان مهاجر(2) به نيكى رفتار مى‏نمايم.

اكنون گواهى مى‏دهم كه شما همان پيامبرى هستيد كه كتابهاى آسمانى پيشين نيز ظهورش را وعده داده بودند. من در حضور پسر عموى شما(3)، شهادتين را بر زبان جارى ساختم و اكنون براى ابلاغ پذيرش اسلام خود، فرزندم «رارها» را رهسپار محضرتان مى‏كنم و اعلام مى‏كنم كه من فقط ضامن خودم هستم(4). اگر دستور بدهيد خودم به محضرتان خواهم رسيد.

سلام بر شما اى رسول خدا.»

فروانرواى بحرين نيز اسلام را پذيرفت و حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏او را در سمت خويش ابقا كرد؛ اما فرمانروايان مصر، يمامه و اردن اسلام را نپذيرفتند.(5)

در سال نهم هجرى، امپراتور روم، هرقل (هراكليوس) به قصد حمله به حجاز، لشكرى عظيم را در «بلقاء» گرد آورد. پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏پس از اطلاع از اين جريان، سپاهى 000/30 نفرى را آماده نبرد با روميها ساخت. سپاه اسلام به فرماندهى پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏راهى بسيار طولانى، نزديك به 800 كيلومتر را پيمودند تا به «تبوك» رسيدند. روميها پس از اطلاع از جمعيت انبوه سپاه اسلام، عقب نشينى كردند. سپاه اسلام 20 روز در تبوك اردو زد. پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏در آنجا با فرمانروايان مسيحى «دومة الجندل» و «ايله» پيمان صلح بست و از آنان جزيه گرفت.(6)

پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏در آخرين روزهاى عمر خويش، سپاهى را به فرماندهى اسامة بن زيد به جنگ با روم فرستاد كه با مرگ آن حضرت و سرپيچى شمارى از صحابه از پيوستن به سپاه اسامه، اين دستور پيامبر اجرا نشد.

در سال 13 هجرى، ابوبكر سپاهى را از راه تبوك و ايله، به اردن، فلسطين، حمص و اطراف دمشق فرستاد. نيز به خالد بن وليد كه در مرزهاى ايران بود دستور داد به سوى شام برود. مسلمانان در نزديكى «غزه» با مسيحيان جنگيده و پيروز شدند. گروهى از سپاه اسلام نيز «بلقاء» و «عربه» را از چنگ روميها آزاد ساختند. خالد بن وليد نيز «عين التمر»، «تدمر»، «جابيه» و «بصرى» را فتح كرد.(7)

در سال 14 هجرى، مسلمانان در «مرج الصفر» در جنگ با روميها پيروز شدند و توانستند دمشق را محاصره كنند. اندكى بعد، دمشق توسط مسلمانان فتح شد. سپس شهرهاى «حمص»، «بعلبك»، «حلب»، «حماة»، «شيرز» و «معرة النعمان» بدون جنگ تسليم شدند.(8)

در سال 15 هجرى، مسلمانان توانستند در «يرموك» شكست سنگينى را بر روميها تحميل كنند. پس از آن شهرهاى «نابلس»، «لُدّ»، «يبنى‏»، «عمواس»، «بيت جبرين»، «يافا»، «رفح» و «قنسرين» توسط مسلمانان فتح شد و پس از آن سپاه اسلام توانست شهر «قدس» را محاصره نمايد.(9)

در سال 14 هجرى، مردم قدس تسليم شدند و عُمَر بن خطّاب وارد قدس شد و با آنان پيمان صلح بست.(10)

در سال 16 - 20 هجرى، مصر نيز توسط مسلمانان فتح شد.(11)

در سال 22 هجرى، سپاه اسلام توانست «برقه» واقع در شمال آفريقا را فتح نمايد.(12)

در سال 27 هجرى، مسلمانان توانستند «سبيطله»(13) و در سال 28 هجرى «قبرس»(14) را فتح نمايند.

اندلس‏

در قرن پنجم ميلادى، قبايل «واندال» به اسپانيا يورش بردند و اين كشور را كه قرنها روميها بر آن حكومت مى‏كردند، اشغال كردند. از آن به بعد، اين كشور به نام «واندالوسيا» يعنى «سرزمين واندالها» معروف شد. اعرابِ مسلمان پس از تصرف اين سرزمين، آن را «اندلس» ناميدند. در اوايل قرن ششم (507 ميلادى)، قبايل «گوت غربى» به اسپانيا حمله كرده «واندالها» را شكست دادند و حكومت نيرومندى در آنجا بنا نهادند.(15)

فتح اندلس‏

در سال 92 ه . ق موسى بن نصير، كارگزار وليد بن عبدالملك - خليفه اموى - در «افريقيه»،(16) سپاهى به فرماندهى طارق بن زياد - حاكم طنجه - را مأمور فتح اندلس كرد. اندلس در اين هنگام دچار اختلافات داخلى بود. سپاه طارق با كمك «خوليان»، حاكم شورشى «سبته»، كه مسلمانان را به فتح اندلس فراخوانده بود، از تنگه‏اى بين قاره آفريقا و اروپا كه بعداً به نام «جبل الطارق» مشهور شد، گذشت و شهرهاى «استجه»، «مالقه»، «غرناطه»، «قرطبه»، «البيره» و «طليطله» را تصرف كرد. سپس سپاه طارق توانست بر سواحل جنوبى «خليج بيسكى» سلطه يابد و در مدت يك سال تمام اسپانيا را از شمال تا جنوب فتح كند.(17)

در سال 93 ه . ق موسى بن نصير به فرماندهى سپاهى عظيم از جبل الطارق گذشت و به سوى شمال شبه جزيره «ايبرى» پيشروى كرد و شهرهاى «شذونه»، «قرمونه» و «اشبيليه» را فتح كرد. سپس به «طليطله» رفت و در آنجا با طارق بن زياد كه به استقبال او آمده بود ديدار كرد و همراه او به سوى فتح شهرهاى «شمال شرقى» اندلس روانه شد. دو سپاه توانستند شهرهاى «سرقسطه» و «برشلونه» را فتح كنند. سپس سپاه طارق روانه «شمال غرب» اندلس شد تا شهرهاى اين منطقه را فتح نمايد. سپاه موسى بن نصير نيز به سوى «جبال پيرنه» روانه شد تا «ويزيگوت»ها را سركوب كند.(18)

دولت اسلامى در اندلس‏

در سال 95 ه . ق وليد به عبدالملك به موسى بن نصير و طارق بن زياد دستور داد به دمشق برگردند. موسى بن نصير، فرزند خود عبدالعزيز را جانشين خود ساخت و همراه طارق به دمشق بازگشت.

ظاهراً خليفه اموى، - وليد بن عبدالملك - از موفقيتهاى فراوان موسى بن نصير و طارق بن زياد در فتوحات و محبوبيت رو به افزون آنان نزد سپاهيان به هراس افتاده و براى حفظ خلافت خويش، آنان را به دمشق فرا خوانده بود.

در سال 98 ه . ق عبدالعزيز - حاكم اندلس - در مسجد پايتخت (اشبيليه) به قتل رسيد. احتمال مى‏رود خليفه اموى، سليمان بن عبدالملك، همانند پدر از ترس به خطر افتادن خلافت خود، دستور قتل عبدالعزيز را صادر كرده باشد.(19)

پس از قتل عبدالعزيز، بزرگان «اشبيليه»، ايوب بن حبيب لخمى را حاكم اندلس قرار دادند. او شش ماه بر اين مسند بود. در اين دوره، اندلس بخشى از ولايت «افريقيه» و جزء قلمرو دمشق. پس از او، حر بن عبدالرحمن ثقفى حاكم اندلس شد.

در سال 99 حر بن عبدالرحمن ثقفى پايتخت اندلس را از «اشبيليه» به «قرطبه» منتقل كرد. در سال 100 عمر بن عبدالعزيز اموى، سمح بن مالك خولانى را حاكم اندلس ساخت. سمح، شورشيان را سركوب كرد و شهرهاى شمالى اندلس، از جمله «قرفشونه»، «سپتيمانيا» و «ناربن» را فتح كرد. دامنه فتوحات وى تا جنوب فرانسه گسترش يافت. وى در سال 102 در جنگ با مسيحيان كشته شد.(20)

در سالهاى 102 - 116 ه . ق به ترتيب اين افراد حاكم اندلس بودند:

1. عنبسة بن سحيم (102 - 107)؛

2. يحيى بن مسلمه كلبى (107 - 110)؛

3. عثمان بن ابى سعيد خثعمى (110 - 111)؛

4. حذيفة بن احوص قيسى (111)؛

5. هيثم بن عفير كنانى (111 - 112)؛

6. محمد بن عبدالله اشجعى (112)؛

7. عبدالرحمن بن عبدالله غافقى (112 - 114)؛

8. عبدالملك بن قطن فهرى (114 - 116).

در سال 116 ه . ق عبدالملك عزل شد و عقبة بن حجاج سلولى به جاى او حاكم اندلس گرديد. در زمان حكومت او، عربها و بربرها با يكديگر به جنگ پرداختند و شهرهاى «مارده»، «استرقه» و «طلبيره» در اندلس دچار آشوب شد.

عبدالملك، حاكم معزول، از اين فرصت استفاده كرد و عقبه را بركنار ساخت و دوباره به حكومت اندلس رسيد. عبدالملك با كمك بلج بن بشر قشيرى، فرمانده لشكر اموى در «سبته»، بربرها را در «قرطبه» و «طليطله» شكست داد.

در سال 123 بلج عليه عبدالملك شوريد و او را به قتل رسانيد و حكومت اندلس را به دست گرفت.(21)

در سال 124 در نزديكى قرطبه، بلج در جنگ با فرزندان عبدالملك كشته شد. پس از كشته شدن او، ثعلبه بن سلامه عاملى حاكم اندلس شد. مدتى بعد، زمامدار «افريقيه»، ابوالخطار بن ضرار كلبى را حاكم اندلس ساخت. ابوالخطار، براى از بين بردن درگيريهاى عربهاى قحطانى و عدنانى بر سرِ حكومت، هر يك از قبيله‏ها را به يكى از شهرهاى اندلس كوچ داد و اوضاع را آرام ساخت. علاقه وافر و گرايش ابوالخطار به قبيله‏هاى يمنى، سبب شد تا دوباره اوضاع اندلس ناآرام گردد و برخى قبيله‏ها آشوب به پا كنند. مسيحيان از اين فرصت استفاده كرده و شهرهاى شمالى اندلس را از مسلمانان پس گرفتند.

در دوره حكومت يوسف بن عبدالرحمن فهرى در اندلس «خلافت اموى دمشق» توسط «عباسيان» سقوط كرد و عبدالرحمن بن معاوية بن هشام از چنگ عباسيان گريخت و به مغرب رفت. وى در سال 138 با كمك قبيله‏هاى بربر، از جبل‏الطارق عبور كرده وارد سواحل غربى اندلس شد و لشكر يوسف بن عبدالرحمن را شكست داد و قرطبه را فتح و دولت امويان اندلس را تأسيس كرد.(22)

دولت امويان اندلس (138 - 422 ه. ق)

عبدالرحمن بن معاويه بن هشام، پس از انقراض دولت اموى و روى كار آمدن دولت عباسيان در شام (132 ه . ق) به آفريقا گريخت. وى در سال 138 توانست برخى از شهرهاى اندلس را تصرف كند و آنجا را از قلمرو دولت نوبنياد عباسيان خارج ساخته دولت اموى را در اندلس بنيان نهد.

او نخستين حاكم مسلمان اندلس بود كه خارج از قلمروِ حكومتِ شام، فرمانروايى مى‏كرد. تمام حاكمان مسلمان پيشين اندلس يا از سوى دمشق انتخاب شده يا از آنان اطاعت مى‏كردند. عبدالرحمن، با فتح اندلس، دولت تازه‏اى بنيان نهاد كه سه قرن بر اندلس حكومت كرد.

عبدالرحمن 33 سال (138 - 172 ه . ق) در اندلس حكومت كرد. او از روزهاى نخست حكومت با جنگهاى داخلى و شورشها روبه‏رو بود. وى در سال 142 توانست «طليطله» را از چنگ شورشيان خارج و آرامش را برقرار سازد. عبدالرحمن در سالهاى 144 - 163 با شورشهاى فراوانى روبه‏رو شد. پس از مرگ او (172 ه . ق) جانشينانش نيز با آشوبها و شورشها مواجه شدند.

در سالهاى 176 - 179 هشام بن عبدالرحمن برخى از شهرهايى را كه به تصرف مسيحيان درآمده بود، بازپس گرفت. در دوران حكومت حَكَم بن هشام، مسيحيان، شهرهاى «برشلونه» و «طليطله» را از قلمرو حكومت امويان اندلس خارج كردند و مسلمانان بزرگ‏ترين پايگاه خود را در «شمال» اندلس از دست دادند. مردم «قرطبه» نيز عليه حَكَم شورش كردند.

عبدالرحمن بن حكم توانست «طليطله» را بازپس بگيرد. وى ناوگان دريايى دولت اموى اندلس را تقويت كرد و كارگاههاى بزرگ كشتى سازى تأسيس نمود.(23)

در دوران حكومت محمد بن عبدالرحمن، شهرهاى «طليطله»، «استجه» و «سمّوره» توسط شورشيان يا مسيحيان از قلمرو حكومت امويان اندلس خارج شد.

عبدالرحمن بن محمد توانست شكوه و اقتدار دولت اموى اندلس را احيا كند و بار ديگر امنيت را در اندلس حاكم سازد. وى در سال 317 خود را «خليفه الناصر» خواند. او توانست شورشيان را سركوب كند و برخى از شهرها را كه از قلمرو حكومت امويان اندلس خارج شده بود، مانند «طليطله» بازپس گيرد. در دوره حكومت وى، صنعت، تجارت، هنر، ادبيات و علم در اندلس رونق گرفت.(24)

در سال 350 حَكَم، ملقّب به المستنصر بالله، به حكومت رسيد. او جنگهاى فراوانى با مسيحيان نمود كه در اكثر آنها پيروز ميدان بود. سرانجام فرمانروايان مسيحى «قشتاله»، «ليون»، «ناوار»، «جليقيه» و «برشلونه» از جنگ خسته شده، خواستار صلح با مسلمانان شدند.(25)

پس از حَكَم، پسرش هشام - ملقب به المؤيد بالله - به حكومت رسيد. در دوران حكومت او، اندلس در اوج شكوه بود. هشام، جوانى خام بود و تمام كارهاى مملكت را وزيرش، محمد بن ابى عامر - ملقب به المنصور - انجام مى‏داد. محمد بن ابى عامر توانست پادشاه ليون را مجبور به اطاعت از حكومت امويان اندلس نمايد. وى توانست شهرهاى شمالى اندلس را از مسيحيان باز پس گيرد.(26)

پس از محمد بن ابى عامر، فرزندش عبدالملك المظفر به وزارت رسيد. وى نيز مانند پدر، سياستمدارى فرزانه و كاردان بود. در دوره وزارت او، اندلس در اوج رفاه و شكوفايى بود.

پس از مرگ وى، عبدالرحمن ابن المنصور به وزارت رسيد و جنگهاى داخلى در اندلس آغاز شد. سه ماه پس از وزارت عبدالرحمن، شورشيان بربر توانستند قرطبه را تسخير كنند.

در سالهاى 399 - 407 ه . ق اين اميران اموى به حكومت رسيدند:

1 - محمد بن هشام؛

2 - سليمان المستعين؛

3 - هشام المؤيد؛

4 - سليمان المستعين (حكومت دوم).

در سال 422 آخرين خليفه امويان اندلس، هشام المعتمد بالله، از خلافت خلع و دولت امويان اندلس پس از سه قرن حكومت منقرض شد.(27)

دولتهاى پراكنده در اندلس‏

در سال 422 ه . ق دولت امويان اندلس سقوط كرد و از آن به بعد، دولتهاى پراكنده‏اى در سرزمينهاى مختلف اندلس بنيان نهاده شد. دولت بنى حمود در جنوب «وادى الكبير» و امتداد آن تا رود «شنيل» تأسيس شد و قبيله‏هاى عرب دولتهاى مستقلى در «قرطبه»، «اشبيليه»، «سرقسطه»، «بلنسيه»، «مرسيه» و «المريه» تشكيل دادند. غلامان بنى عامر نيز دولتهاى مستقلى در شرق اندلس بنا نهادند. مهم‏ترين دولتها در اين عصر عبارتند از:

1. دولت بنى جهور

مردم «قرطبه» دولت امويان اندلس را ساقط كرده «جهور بن محمد بن جهور» را به فرمانروايى برگزيدند. او توانست دامنه قلمرو حكومت خويش را از شمال تا سلسه جبال «شارت»، از شرق تا سرچشمه‏هاى «وادى الكبير»، از غرب تا «استجه» و از جنوب تا «غرناطه» گسترش دهد. در سال 462 لشكر «اشبيليه» توانست «قرطبه» را تصرف كرده دولت جهور را منقرض سازد.(28)

2. دولت بنى عباد

در سال 414 ه . ق قاضى «اشبيليه»، ابوالقاسم محمد بن اسماعيل بن عباد، دولت بنى عباد را تأسيس كرد. پس از او المعتضد عباد بن محمد توانست به «غرب» و «جنوب» اندلس سلطه يابد و حكومت «بربر»ها را در «شرق» و «جنوب شرقى» براندازد. پسرش، محمد المعتمد نيز توانست «قرطبه» را از تسلط «بنى جهور» خارج سازد.

در سال 474 «آلفونسو» به «اشبيليه» حمله و در سال 471 «طليطله» سقوط كرد. المعتمد، يوسف بن تاشفين را به يارى خواند. يوسف به جاى يارى وى، دولت بنى عباد را سرنگون كرد.(29)

3. دولت بنى زيرى (بنى معاد)

در سال 391 ه . ق شمارى از «بربر»هاى قبيله «صنهاجه» به «قرطبه» كوچ كردند. سرسلسله اين خاندان، زاوى بن زيرى در اواخر عصر دولت امويان اندلس، در «غرناطه» به حكومت رسيد. پس از او، جانشينانش به گسترش قلمرو حكومت پرداختند. شمارى از آنان براى دفاع از خود در برابر ديگر دولتهاى مستقل، با «آلفونسو» متحد شدند.

در سال 488 دولت بنى زيرى توسط يوسف بن تاشفين سقوط كرد.(30)

4. دولت بنى ذى النون‏

بنى ذى‏النون از قبيله بربر «هواره»اند. در سال 427 ه . ق سرسلسله اين خاندان، اسماعيل بن عبدالرحمن بن ذى‏النون، حاكم «طليطله» شد.

در سال 478 «آلفونسوى ششم»، «طليطله» را تصرف و دولت بنى ذى‏النون را ساقط كرد.(31)

5. دولت بنى عامر

عبدالعزيز بن عبدالرحمن المنصور عامرى در «بلنسيه» به حكومت رسيد. او با پادشاهان مسيحى اندلس، به ويژه با «فرزندان اول» متحد شد. پس از او، پسر و نوه‏اش به حكومت رسيدند. آلفونسوى ششم اين دولت را سرنگون ساخت.(32)

6. دولت بنى افطس‏

در سال 413 ه . ق عبدالله بن مسلمة، ملقب به «المنصور»، معروف به «افطس»، وزيرِ «شاپور فارسى»، پس از سقوط دولت امويان اندلس، در «بطليوس» به حكومت رسيد.

در دوره حكومت «عمر المتوكل»، «آلفونسو» به سرزمينهاى شمالى بطليوس حمله و بخش وسيعى از آن را اشغال كرد. ورود «مرابطون» به بطليوس سبب عقب نشينى لشكر آلفونسو از آنجا شد.(33)

7. دولت بنى تجيب و بنى هود

در سالهاى پايانى قرن سوم ه . ق، بنى تجيب توانستند بر «سرقسطه» تسلّط يابند. بيش‏تر حاكمان بنى تجيب تابع دولت امويان اندلس بودند. پس از انقراض دولت امويان اندلس، منذر بن يحيى تجيبى دولتى مستقل تشكيل داد.

پس از وى، در سال 460 سليمان بن محمد بن هود به حكومت رسيد و به دولت بنى تجيب پايان بخشيد و دولت بنى هود را تأسيس كرد. پس از درگذشت وى (438) فرزندانش هر يك بر قسمتى از قلمرو حكومت پدر، سلطه يافتند و ادعاى استقلال سياسى نمودند.

در سال 456 «نرمان»ها به «سرقسطه» حمله كرده به قتل و غارت پرداختند. در سال 457 احمد بن سليمان المقتدر با كمك بنى عباد توانست مسيحيان را وادار به عقب‏نشينى كند. در سال 503 «مرابطون» بر «سرقسطه» تسلط يافته و دولت بنى هود را منقرض ساختند.(34)

8. دولت بنى صمادح‏

در سالهاى 403 و 405 ه . ق «خيران عامرى»، از موالى «المنصور»، بر «مرسيه» و «المريه» تسلط يافت. برادرش، زهير، قلمرو دولت را بسيار گسترش داد. پس از او، «معين ابن محمد بن صمادح» از سوى «عبدالعزيز بن ابى عامر»، حاكم «المريه» شد. فرزند او، ابو يحيى محمد المعتصم بالله نيز قلمرو دولت را گسترش داد.

در سال 484 «يوسف بن تاشفين» توانست دولت بنى صمادح را منقرض سازد.(35)

9. دولت بنى رزين‏

در سال 403 ه . ق «ابو محمد هذيل» معروف به «ابن اصلح» از بربرهاى «هواره»، توانست «شنتمريه» را از قلمرو حكومت «قرطبه» خارج ساخته ادعاى استقلال نمايد. وى 33 سال و پسرش، عبدالملك، ملقب به «ذوالرياستين»، 60 سال حكومت كرد.

در سال 497 ه . ق «مرابطون» دولت بنى رزين را ساقط كردند.(36)

دولت مرابطون(37) اندلس‏

در سال 478 ه . ق «آلفونسو»، پادشاه مسيحى «ليون»، «طليطله» را تصرف كرد و پس از اين پيروزى، نامه‏اى تهديدآميز به «معتمد بن عباد»، حاكم «اشبيليه» نوشت و از وى خواست تسليم شود. نيز نامه‏اى تهديدآميز به «متوكل بن افطس»، حاكم «بطليوس» نوشت و از وى خواست شمارى از قلعه‏هايش را به او بسپارد.

خبر اشغال «طليطله» و نامه‏هاى تهديدآميز «آلفونسو» به همه حاكمان مسلمان دولتهاى مستقل رسيد. آنان براى حفظ حكومت خود، براى اولين و آخرين بار، تصميم گرفتند با يكديگر متحد شوند. از اين رو، 13 تن از حاكمان دولتهاى مستقل جلسه‏اى تشكيل داد نامه‏اى به «يوسف بن تاشفين»، حاكم «مرابطون» در «مغرب» نوشته از وى خواستند به كمك آنان بشتابد.

در سال 479 يوسف بن تاشفين با سپاهى عظيم به «بطليوس» آمد و با لشكر آلفونسو به جنگ پرداخت و وى را شكست اد. يوسف بن تاشفين پس از پيروزى به مغرب برگشت؛ اما در سال 483 به دنبال سقوط «شِلب» توسط مسيحيان، به اندلس برگشت و تمام شهرهاى اندلس را تصرف و دولتهاى مستقل را ساقط و دولت مرابطون اندلس را تأسيس كرد. پس از او، اين افراد به حكومت رسيدند:

1 - على بن يوسف (500 - 537)؛

2 - تاشفين بن على (537 - 539)؛

3 - ابراهيم بن تاشفين (540 - 541)؛

4 - يحيى بن غانية (543).(38)

دولت موحدون(39) اندلس‏

موحدون توانستند بر «مرابطون» پيروز شوند. آنان در سال 541 پس از تصرف مراكش، به سوى اندلس روانه شده شهرهاى «اشبيليه»، «قرطبه» و «غرناطه» را تسخير كرده دولت مرابطون اندلس را منقرض ساختند.

در دوران حكومت موحدون در اندلس، پادشاهان مسيحى بارها به قلمرو سرزمينهاى اسلامى تجاوز كردند. پادشاه پرتغال، «افونسو انريكش»، به شهرهاى غربى اندلس حمله كرد و «كنت نونيو»، حاكم «طليطله»، به شهرهاى جنوبى طليطله يورش برد.

در سالهاى 542 - 556 مسيحيان، بسيارى از شهرهاى غربى اندلس را تصرف كردند. پادشاه پرتغال نيز شهر «شلب» را اشغال كرد. در سال 633 مسيحيان توانستند «قرطبه» را تصرف كنند.

در سال 646 نيز «اشبيليه» توسط مسيحيان تصرف شد. اندك اندك مسيحيان بر تمام شهرهاى اندلس، جز غرناطه و چند شهر كوچك ديگر، تسلط يافتند.(40)

آخرين دولت‏

در سال 629 ه . ق ابو عبدالله محمد غالب بن يوسف بن نصر، عليه دولت موحدون قيام و در سال 630 «جيّان» و «شريش» را تصرف كرد و «جيّان» را مركز حكومت خود قرار داد. او در سال 635 پس از تصرف «غرناطه» ادعاى استقلال نموده دولت «بنى نصر» را تأسيس كرد. وى در سال 643 «المريه» را تسخير كرد.

در سال 645 شهر «جيّان» توسط «فرديناند سوم»، پادشاه ليون، اشغال شد و ابو عبدالله محمد به ناچار شهر «غرناطه» را مركز حكومت خود قرار داد. پادشاهان مسيحى توانستند همه شهرهاى اندلس، جز شهرهاى تحت قلمرو دولت بنى نصر، را تصرف كنند.

دولت بنى نصر 268 سال در غرناطه حكومت كرد. در اين مدت، 21 نفر به حكومت رسيدند. سرانجام اين دولت در سال 897 ه. ق توسط «فرناندوى پنجم» سقوط كرد.(41)

مذاهب اسلامى در اسپانيا (اندلس)

مذهب مالكى‏

مردم اندلس در ابتدا مانند مردم شام، پيرو فقه ابوبكر اوزاعى بودند؛ اما پس از مدتى به مذهب مالكى گرويدند. بنابر نظر برخى، ساده بودن فقه مالكى، سبب گسترش فقه مالكى در اندلس است. به نظر برخى ديگر، علت گسترش فقه مالكى دراندلس، فتواى مالك بن انس - پيشواى مذهب مالكى - به خلع «منصور عباسى(42)»از خلافت بود. فرمانروايان اموى اندلس نيز به پاس اين فتوا، مذهب مالكى را در اندلس گسترش دادند. بنابراين، مى‏توان گفت از ابتداى تشكيل حكومت امويان در اندلس (138 ه . ق) مذهب مالكى در اندلس گسترش يافت.(43)

شاگردان مالك، نخستين فقيهانى بودند كه مذهب مالكى را در مصر، مغرب و اندلس گسترش دادند. زياد بن عبدالرحمن، نخستين فقيه مالكى است كه اين مذهب را در اندلس مطرح ساخت.(44)

هشام بن عبدالرحمن كه در سالهاى 172 - 180 ه . ق در اندلس حكومت مى‏كرد از مذهب مالكى پشتيبانى كرد و موجب گسترش اين مذهب در اندلس شد. لازم به ذكر است كه «مالك» هم عصر اين حاكم اموى بود.

فقيه مالكى ديگرى كه نقش بسيارى در گسترش مذهب مالكى در اندلس داشت، يحيى بن يحيى ليثى، مشهورترين راوى كتاب «موطأ» مالك است كه در دوره حكومت حكم بن هشام (180 - 207) مى‏زيست و نفوذ فوق‏العاده‏اى بر حاكم داشت و سبب شد نظام قضايى اندلس بر پايه مذهب مالكى استوار شود؛ تا آنجا كه مقدسى، جغرافى‏نويس مشهور، درباره قاضيهاى اندلس مى‏نويسد: تنها مستند آنان در قضاوتشان، «قرآن» و «موطأ» است.

در سال 220 در دوره حكومت «حَكَم اول»، مذهب مالكى به عنوان مذهب رسمى اندلس شناخته شد.

مذهب ظاهرى(45)

در سال 272 ه . ق مذهب ظاهرى توسط عبدالله بن قاسم در اندلس رواج يافت. در سالهاى 580 - 595 يعقوب منصور، حاكم دولت موحدون، از مذهب ظاهرى حمايت كرد كه سبب گسترش اين مذهب در اندلس شد.

مذهب شافعى‏

در نيمه دوم قرن سوم در زمان حكومت «امير محمد اول» (238 - 273 ه . ق) مذهب شافعى توسط «قاسم بن محمد بن سيّار» به اندلس راه يافت. وى چون مورد علاقه حاكم بود، توانست بدون هيچ گزندى از سوى فقيهان مالكى، به تدريس فقه شافعى در مسجد جامع شهر «قرطبه» بپردازد و فقه شافعى را در اندلس گسترش دهد.

دوره اصلاحات‏

از نيمه قرن چهارم تا نيمه قرن پنجم هجرى، در حدود يك قرن، در اندلس انديشه‏اى فقهى پديد آمد كه منتقد شيوه فقهى پيشين و به دنبال اصلاحاتى در نظام فقهى بود.

شاخص‏ترين نماد اين انديشه، ابن عبدالبر اندلسى است كه با جمودگرايى مالكى ستيز و مدتى هم به مذهب «ظاهرى» گرايش پيدا كرد، اما دوباره به مذهب مالكى برگشت و به اصلاح در آن پرداخت. فقيه ديگرى را كه جزو منتقدان برجسته اين عصر مى‏توان شمرد، ابوالوليد باجى است.

پس از دوره منتقدان فقه مالكى، دوره جديدى در عالم فقه در اندلس شروع مى‏شود كه از نظر تكيه بر ظواهر آيات احكام و رجوع مستقيم به اخبار و بررسى نقادانه آنها، با فقه ظاهرى و فقه اصحاب حديث، اشتراكاتى داشت و راه اجتهاد را براى فقيهان باز مى‏گذاشت.

مذهب حنفى‏

مذهب حنفى هيچ گاه نتوانست در اندلس رشد كند.(46)

مذهب شيعه‏

بسيارى از شيعيان در اندلس مى‏زيستند. برخى از دانشمندان اندلس شيعه‏اند كه در بحثهاى آينده به معرفى آنان خواهيم پرداخت. با وجود گرايشهاى اموى در اندلس، دو مركز براى تشيع وجود داشت:

1. اعراب؛

2. بربرها.

نخستين قيام عربى كه با علويان ارتباط داشت، قيام عبدالله بن سعيد بن عمار بن ياسر بود. گرايشهاى حزبى و قبيله‏اى به صورت موروثى در بين عربها وجود داشت. از اين رو، عبدالله بن سعيد از دشمنان حزب اموى اندلس به شمار مى‏آمد و نتيجه قيام وى، شكست بود.(47)

«ياد از على بن ابى طالب‏عليه السلام‏در اين دوره در اندلس، منحصر به ورود برخى از تابعينى است كه از شاگردان و ياران على‏عليه السلام‏بوده‏اند. يكى از آنها حنش صنعانى است كه بناى جامع «سرقسطه» و «البيره» منسوب به وى مى‏باشد. او در كنار على‏عليه السلام‏و ابن زبير بود. با اين حال، به عنوان شخصى با گرايشات علوى در اندلس شناخته شده نيست.»(48)

در سال 165 ه . ق «حسين بن يحيى بن سعد بن عباده خزرجى»، در «سرقسطه» قيام و عبدالرحمن را از خلافت خلع كرد. جدّ او، سعيد بن سعد، از شيعيان حضرت على‏عليه السلام‏و كارگزار آن حضرت در يمن بود. برادرش، سعد هم از سوى آن حضرت، حاكم مصر بود.

ابوبكر عبادة بن ماءالسماء، شاعر برجسته دولت حمودى و زبانِ شيعه در دوره دولتهاى مستقل، از همين خاندان است.

بربرها گرايش بيش‏ترى به تشيع داشتند. نفوذ تشيع در اندلس، ابتدا در بين بربرهايى بود كه همراه اعراب در فتوحات شركت داشتند و شاهد انحصارطلبيهاى اعراب در تقسيم غنايم و دستاوردهاى فتوحات بودند. از آنجا كه عدالت از محورى‏ترين شاخصه‏هاى عقايد شيعه است و پيشوايان شيعه، به ويژه امام على‏عليه السلام‏در عدالت، بين همه مسلمانان شناخته شده بودند، بربرها به تشيع روى آوردند.

بربرها معمولاً در سرزمينهاى كوهستانى، در رشته كوههايى كه در ميان شبه جزيره «ايبرى» امتداد داشت، مى‏زيستند؛ به ويژه در «الجوف» و «البيره».

نخستين قيام شيعى بربرها، قيام «شقيا ابن عبدالواحد مكناسى» (151 - 160) در «شنتبرية»، عليه عبدالرحمن بن معاويه (مؤسس دولت امويان اندلس) بود. محدوده اين قيام از غرب به «مارده» و «قوريه» و از شرق به «وادى الحجارة» و «كونكه»، يعنى تمام ارتفاعات ميانى شبه جزيره ايبرى بود.

شقيا، معلم كودكان بود. وى مدعى بود فاطمى است. او خود را «عبدالله بن محمد» ناميد. عبدالرحمن، لشكر بزرگى را به فرماندهى «عثمان بن مروان» به جنگ شقيا فرستاد. در اين جنگ، شقيا پيروز شد.

در سال 160 شقيا توسط يكى از يارانش كشته شد. شايد بتوان اين قيام را نخستين اقدام براى تأسيس دولتى شيعى در غربِ اسلامى دانست؛ زيرا اين قيام، 20 سال پيش از قيام ادريسيان علوى (170 ه . ق) در مغرب برپا شده است.(49)

برخى از مسلمانان اندلس با سفر به عراق، با انديشه‏هاى شيعى آشنا شدند و پس از بازگشت، به ترويج آنها پرداختند. در سال 179 محمد بن عيسى قرطبى، معروف به «اعشى» (متوفاى 221 ه . ق) به عراق رفت و برخى كتابهاى وسيع بن جراح - كه از بزرگ‏ترين محدثان شيعى بود و كتابهايى در دفاع از انديشه‏هاى زيديه نوشته بود - را به اندلس برد. اعشى در اندلس از فضايل حضرت على‏عليه السلام‏سخن مى‏گفت. به وى پيشنهاد شد در اندلس به قضاوت بپردازد، اما او نپذيرفت.(50)

تأثير فرهنگ و تمدن اسلامى بر اسپانيا (اندلس)

مقدمه‏

لاين پل، مستشرق انگليسى، مى‏نويسد:

«اسپانيا 8 قرن در دست مسلمانان بود. در اين دوران، نور تمدن، اروپا را نورانى ساخته بود و دشتهاى سوزان اين سرزمين در اثر كوشش ملت فاتح، آباد گرديد... در بين كشورهاى اروپايى، علوم و ادب و صنعت فقط در اسپانيا رواج داشت. در اين دوران، علوم رياضى، فلكى، گياه‏شناسى، تاريخ، فلسفه و قانون گذارى فقط در اسپانياى اسلامى رونق داشت و نتيجه داد.»(51)

دكتر مارتينز مونتابث، مستشرق اسپانيايى، مى‏نويسد:

«اگر حاكميت 8 قرنِ اسلامى بر اسپانيا نبود، هرگز اين كشور وارد صحنه تاريخ تمدن نمى‏شد. در اين دوران، تمامى كشورهاى اروپايى اسير نادانى و عقب ماندگى بودند، جز اسپانياى مسلمان.»(52)

در زمان حكومت ناصر بن محمد بن عبدالله، معروف به عبدالرحمن سوم (300 - 350 ه . ق)، اقتصاد اندلس چنان رونق گرفته بود كه حقوق گمركى صادرات و واردات به 000/000/12 دينار در سال رسيد.(53) جالب توجه است كه وى در 22 سالگى به حكومت رسيده بود، كه نشانگر حضور وزيران و مشاوران كاردان و متخصص و با تجربه در دولت و دانش فراوان و مديريت عالى حاكم است.

حَكَم مستنصر بن عبدالرحمن در دوران حكومت خود (350 - 366 ه . ق) كتابخانه‏اى تأسيس كرد كه 000/400 جلد كتاب در آن وجود داشت. وى 27 دبستان نيز در قرطبه تأسيس كرد.(54)

در قرن چهارم ه . ق در شهر «قرطبه»، 70 كتابخانه عمومى وجود داشت.(55)

گوستاولوبون، مورخ مشهور، مى‏نويسد:

«علم و ادب در اندلس آن قدر رواج داشت كه زنان هم در خانه‏هاى خود تحصيل مى‏كردند. در قصر خليفه، دخترى بود كه در صرف و نحو و شعر و شاعرى و حساب و هندسه و علوم ديگر، معروف و در نهايت درجه، خوش خط بود... در شعر و شاعرى، كسى در آن دوره، همپايه او نبود. اين دختر كه نامش فاطمه بود، در انشا و تحرير هم به درجه كمال بود....»(56)

پزشكى‏

پزشكان مسلمان اندلس چنان در علم پزشكى پيشرفت كرده بودند كه «سانچو»، پادشاه مسيحى «ليون»، در سال 348 ه . ق براى مداواى خود به «قرطبه» رفت و نزد پزشكان مسلمان اندلس مداوا شد. پزشكان مسلمان اندلس با استفاده از سوزنهاى ريز، به جراحى چشم مى‏پرداختند.(57) در ادامه، به معرفى تعدادى از پزشكان مسلمان اندلس خواهيم پرداخت.

ستاره شناسى‏

ستاره شناسان مسلمان اندلسى براى نخستين بار توانستند درباره «كلف»(58) خورشيد پژوهش كنند. اولين كسى كه اين كلف را ديد و درباره آن مطالبى نوشت، ابن رشد (520 - 595 ه . ق) است.(59)

زرقالى، از دانشمندان مسلمان اندلس در قرن پنجم هجرى، براى پيدا كردن نقطه اوج خورشيد، 402 بار رصد كرد و آن را به دست آورد. وى توانست تقويم ساليانه دو نطقه اعتدال را 50 ثانيه محاسبه كند كه نزديك به پژوهشهاى ستاره شناسان قرن بيستم ميلادى است. وى همه ابزار رصد را خودش مى‏ساخت.

بيضوى بودن مدار سيارات و حركت زمين به دور خورشيد را دانشمندان مسلمان اندلس كشف كردند.(60) در ادامه، شمارى از ستاره شناسان مسلمان اندلس را معرفى خواهيم كرد.

صنعت‏

1. كاغذ سازى‏

دكتر «زيگريد هونكه» مى‏نويسد:

«ما نمى‏دانيم وزير عبدالرحمن سوم با چه دستگاهى نوشته‏هاى ادارى‏اش را چاپ مى‏كرد و به ادارات اندلس مى‏فرستاد؛ ولى مسلم است كه اعراب مسلمان توانستند اسكناس و كارت چاپ كنند.»(61)

مسلمانان اندلس چند كارخانه كاغذ سازى تأسيس كردند. كاغذ توليد شده در شهر «قرطبه» جزو مرغوب‏ترين كاغذهاى جهان بود و به بسيارى از كشورها صادر مى‏شد. هنوز هم شاطبه، مركز توليد كاغذ در اسپانيا است.(62)

2. كشتى سازى‏

در دوران حكومت عبدالرحمن اول (138 - 172 ه . ق) چند كارخانه كشتى سازى در شهرهاى «طركونه»، «قرطاجنه» و «اشبيليه» تأسيس شد.

در سال 230 عبدالرحمن دوم دستور داد مركزى صنعتى در شهر «اشبيليه» تأسيس شود تا ساخت كشتى سازى رونق بيش‏ترى بگيرد. اين مركز صنعتى موفق شد در سالهاى 230 - 350 ه . ق، 200 كشتى بزرگ بسازد.

عبدالرحمن سوم نيز دستور داد در شهر «طرطوش»، مركزى صنعتى براى ساخت و تعمير كشتى احداث شود.(63)

3. ريسندگى و بافندگى‏

در شهر «طليطله»، 50 كارخانه پارچه بافى وجود داشت كه 000/40 كارگر در آنها مشغول كار بودند.(64)

اندلس در توليد پارچه‏هاى حرير، پنبه‏اى، پشمى، فرش و پتو، شهرت فراوان داشت و بسيارى از محصولات خود را به كشورهاى ديگر صادر مى‏كرد.(65)

4. معدن‏

مسلمانان اندلس، طلا را از كف رودخانه‏هاى «لارده»، «شقر» و «تاجه»؛ نقره را از معادن «مرسيه»، «حمّه»، «قرطبه» و «باجه»؛ آهن را از شمال وادى الكبير؛ جيوه را از «ابال» و دامنه كوههاى «برانس»؛ مس را از معادن «اشكونيه»؛ سرب را از معادن «قبره»؛ نمك را از معادن «سرقسطه»؛ سنگ مرمر را از «لورقه»؛ بلور را از «قرطبه» و ياقوت سرخ را از «مُنتِ مِيور» استخراج مى‏كردند.(66)

كشاورزى‏

مسلمانان اندلس توانستند با ابداع روشهاى پيشرفته آبيارى، زمينهاى باير را آباد كنند و محصولات جديدى مانند انواع ميوه، سبزى، برنج، نيشكر، پنبه، زعفران و گلهايى مانند ياسمن و ياس را از مشرق به اندلس بياورند و كشت نمايند.(67)

تجارت‏

شكوفايى صنعت و كشاورزى در اندلس سبب شد تا تجارت در اندلس رونق بگيرد. بسيارى از محصولات صنعتى توليد شده در اندلس، مانند اسلحه، ورق آهن، ظروف چينى و سفالى، كاشى، فرش، پتو، پارچه و محصولات كشاورزى از بندرهاى «اشبيليه»، «مالاگا»، «دينيا»، «بلنسيه» و «المريه» به وسيله كشتيهاى بزرگ ساخت اندلس، به كشورهاى اروپايى، آفريقايى و آسيايى صادر مى‏شد.(68)

بهداشت‏

در قرن چهارم ه . ق بيش از 911 حمام عمومى در قرطبه، پايتخت دولت اسلامى اندلس، وجود داشت. شهر قرطبه داراى شبكه جمع‏آورى فاضلاب به صورت سرپوشيده بود. مأموران شهردارى وظيفه نظافت خيابانها را بر عهده داشتند.

در بيرون شهر قرطبه، مركزى اختصاصى به نام «ربض المريض»، براى مداواى بيماريهاى صعب العلاج و مسرى وجود داشت. در اين شهرك، بيمارستانها و آسايشگاههايى با كمك خيّرين و با استفاده از موقوفات شهرك، ساخته شده بود. شمارى از افراد در اين مركز به صورت داوطلب به بيماران كمك مى‏كردند.(69)

شهرسازى‏

مسلمانان اندلسى توانستند زيباترين شهرهاى جهان را بسازند. خيابانهاى «قرطبه» سنگ‏فرش بود. در دو طرف خيابانها، چراغهاى روشنايى قرار داشت. دروازه‏هاى شهر را بزرگراههايى به نام «السكةالكبرى» يا «المحجة العظمى» به يكديگر متصل مى‏كرد. در داخل و خارج شهر، پاركها و باغهاى وسيعى ساخته شده بود.

آب مشروب شهر قرطبه از كوه‏هاى مجاور تهيه مى‏شد كه به وسيله لوله‏هاى سربى به داخل شهر مى‏آمد و در ميان محله‏ها تقسيم مى‏شد. مخزنهاى آب از سنگ مرمر و ورقهاى برنجى ساخته شده بود. در وسط مخزن بزرگ شهر، مجسمه شيرى قرار داشت كه با ورقهاى طلا پوشيده شده بود و آب از دهانش مى‏ريخت.(70)

جان دراپر درباره پيشرفت مسلمانان در شهرسازى و عقب ماندگى ساير كشورها در اين زمينه مى‏نويسد:

«700 سال پس از نصب چراغها در دو سوى خيابانهاى قرطبه، حتى يك چراغ هم در خيابانهاى لندن و پاريس وجود نداشت و قرنها پس از آن، عابران پياده لندن و پاريس، در روزهاى بارانى تا قوزك پا در گِل فرو مى‏رفتند.»(71)

هنر سفالگرى‏

سفالينه‏هاى زرين فام از ابتكارات هنر اسلامى است كه در قرن سوم ه . ق در ايران، عراق، مصر، مدينةالزهراء و اشبيليه به وجود آمد. سفالينه‏هاى زرين فامى كه با شكلهاى پرندگان و حيوانات آراسته شده، از ويژگيهاى هنر اندلسى است.

سفالينه‏هايى كه در عصر بنى حمود در اندلس ساخته شده، از زيباترين سفالينه‏هاى زرين اندلس است. شهرهاى «غرناطه» و «مالقه» مشهور به توليد ظروف، بشقابها و كاشيهاى سفالين با لعاب آبى و طلايى بودند. شهر «بلنسيه» نيز معروف به توليد ظروف استوانه‏اى بود. اوج سفالگرى در اندلس، به عصر دولتهاى پراكنده بر مى‏گردد.(72)

ادامه دارد...

پي نوشت ها:

1) الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج 1، ص 258 - 260 ؛ سيره حلبى، ج 3، ص 240 - 247 ؛ الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج 2، ص 246 ؛ تاريخ طبرى، ج 2، ص 655.

2) در سال پنجم هجرى، شمارى از مسلمانان به دستور پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏به منظور در امان ماندن از شكنجه‏هاى قريش، به حبشه هجرت كردند.

3) جعفر ابن ابى طالب كه در سال پنجم ه به سرپرستى دومين گروه مسلمانان به حبشه مهاجرت كرده بود.

4) منظور اين است كه فقط خودم اسلام آورده‏ام.

5) سيره حلبى، ج 3، ص 248 - 255 ؛ الطبقات الكبرى، ج 1، ص 260 - 263 ؛ الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 210 ؛ تاريخ طبرسى، ج 2، ص 652 و 653.

6) الطبقات الكبرى، ج 2، ص 165 ؛ سيره حلبى، ج 3، ص 141 ؛ سيره ابن هشام، ج 14، ص 159 - 169 ؛ امتاع الاسماع، ج 4، ص 159 ؛ مغازى، واقدى، ج 3، ص 995 - 1031 ؛ ارشاد، شيخ مفيد، ص 83 ؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 94 - 96.

7) فتوح البلدان، بلاذرى، ص 107 - 113 ؛ تاريخ طبرى، ج 3، ص 387 - 417 ؛ تاريخ سوريه و لبنان و فلسطين، فيليپ خليل حتى، ترجمه: كمال يازجى، ج 2، ص 7 - 9 ؛ الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 402 - 405 ؛ تاريخ فتوح الشام، محمد ازدى، به كوشش: عبدالمنعم عبدالله عامر، ص 1 - 8.

8) فتوح البلدان، ص 120 - 131 ؛ تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 140 ؛ الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 427 - 429.

9) فتوح البلدان، ص 135-139؛ تاريخ طبرى، ج 3، ص 570 - 575؛ الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 410 - 418.

10) همان.

11) تاريخ طبرى، ج 4، ص 104 ؛ الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 564.

12) الكامل فى التاريخ، ابوالحسن على الشيبانى ابن اثير، ج 3، ص 12 و 13.

13) همان.

14) فتوح البلدان، ابوالعباس احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى، تحقيق عبدالله و عمر انيس الطباع، ص 208.

15) العبر، ابن خلدون، ج 4، ص 116.

16) ابو حنيفه احمد بن داود دينورى (متوفاى 283 ه . ق.) درباره وجه تسميه «افريقيه» مى‏نويسد: «ابرهه بن ملطاة در يمن پادشاه شد... در همين روزگار، موسى بن عمران‏عليه السلام‏رحلت فرمود... ابرهه آماده شد و با گروهى بسيار، آهنگ مغرب كرد و پسر خود، افريقيس را در كشور جانشين خود ساخت و در سرزمين سودان شروع به پيشروى كرد... به روزگار ابرهة بن ملطاط، پادشاه ايران كيكاوس پسر كيقباد بود... كيخسرو، پادشاه ايران، و افريقيس در يك زمان بودند. افريقيس آماده شد و آهنگ مغرب كرد و تا اندلس پيشروى كرد و چون سرزمينهاى گسترده‏اى ديد شهرى ساخت و نام آن را افريقيه نهاد كه از نام خودش مشتق است و گروهى را به آن شهر منتقل ساخت و آن شهر همان شهرى است كه امروز پادشاه و بزرگان افريقيه در آن سكونت دارند.» (اخبار الطوال، ابو حنيفه بن داود دينورى، ترجمه محمود مهدوى‏دامغانى، نشر نى، چاپ چهارم، تهران، 1371، ص 36-39)؛ در سال‏29ه. ق «افريقيه» توسط مسلمانان فتح شد. (همان، ص 175) ؛ دكتر محمود مهدوى دامغانى، مترجم «اخبار الطوال» مى‏نويسد: «از نظر جغرافى نويسان قرنهاى اول هجرى، معمولاً افريقيه به مناطق شمالى مصر و ليبى امروز اطلاق مى‏شده است.» (ر.ك: همان، ص 407).

17) نفح الطيب، احمد مقرى، ج 1، ص 229-232 ؛ دولة الاسلام فى الاندلس، محمد عنان، ج 1، ص 38-51؛ تاريخ افتتاح الاندلس، محمد ابن فوطيه، ص 33 - 35 ؛ اخبار مجموعة، به كوشش ابراهيم ابيارى، ص 17 - 23 ؛ فتوح مصر و اخبارها، عبدالرحمن ابن عبدالحكم، ص 17 - 23.

18) دولة الاسلام فى الاندلس، ج 1، ص 53 ؛ نفح الطيب، ج 1، ص 273 - 275.

19) اخبار مجموعه، ص 27 و 28 ؛ تاريخ افتتاح اندلس، ص 36 و 37 ؛ فتوح مصر و اخبارها، ص 210 ؛ البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب، احمد ابن عذارى، ج 2، ص 23 و 24.

20) تاريخ افتتاح الاندلس، ص 37 و 38 ؛ اخبار مجموعه، ص 28 - 31 ؛ نفح الطيب، ج 1، ص 234 و 235 ؛ البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب، ج 2، ص 25 و 26 ؛ اسپانياى اسلامى، وات مونتگمرى، ترجمه محمد على طالقانى، ص 22 و 23.

21) تاريخ افتتاح الاندلس، ص 38 ؛ البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب، ج 2، ص 27 - 31 ؛ اخبار مجموعة، ص 31، 34 - 35 و 42 - 44 ؛ نفح الطيب، ج 1، ص 236 ؛ دولة الاسلام فى الاندلس، ج 1، ص 112 و 113 ؛ فتوح مصر و اخبارها، ص 217 و 218 ؛ فى تاريخ المغرب و الاندلس، احمد مختار عبادى، ص 86.

22) اخبار مجموعة، ص 46 - 49 و 58 ؛ نفح الطيب، ج 8، ص 237 و 327 - 328 ؛ فى تاريخ المغرب و الاندلس، ص 97 و 98 ؛ دولة الاسلام فى الاندلس، ج 1، ص 124 - 127.

23) تاريخ افتتاح الاندلس، ص 68، 78، 82 و 83 ؛ نفح الطيب، ج 1، ص 328 - 329، 339 و 345 ؛ الحلة السيراء، محمد بن ابار، ج 1، ص 42 - 44 ؛ البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب، ج 2، ص 48 - 49، 50 - 57، 63 - 65، 69 - 70، 75 - 76 و 81 - 88 ؛ تاريخ الدولة الاموية فى الاندلس، عبدالمجيد نعنى، ص 175 - 178 ؛ اعمال الاعلام، محمد ابن خطيب، به كوشش لوى پرووانسال، ص 10 - 12 ؛ فى تاريخ المغرب و الاندلس، ص 100 - 105 ؛ اخبار مجموعة، ص 92 - 100 ؛ دولة الاسلام فى الاندلس، ج 1، ص 255 - 258ترصيع الاخبار و تنويع الاثار، احمد ابن دلايى، ص 98-99 ؛ صفحة جزيرة الاندلس، محمد حميرى، ص 20 ؛ التاريخ السياسى لمدينة اشبلية فى العصر الاموى، حمدى عبدالمنعم محمد حسين، ص 53 - 55 ؛ فجر الاندلس، حسين مونس، ص 288.

24) اعمال الاعلام، ص 27 ؛ البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب، ج 2، ص 121 - 126، 157، 160، 163، 172، 185، 223 و 231 ؛ المقتبس، ابن حيان، به كوشش پ. چالمتا، ج 15، ص 53 - 54، 65، 69، 90، 145 - 155 ؛ تاريخ ابن خلدون، ج 4، ص 137 - 144 ؛ دولة الاسلام فى الاندلس، ج 2، ص 435 - 436 و 446.

25) نفح الطيب، ج 1، ص 382 - 384 ؛ المقتبس، به كوشش عبدالرحمن على حجى، ص 63 و 64 ؛ تاريخ ابن خلدون، ج 4، ص 144 - 146 ؛ دولة الاسلام فى الاندلس، ج 2، ص 483 - 484 و 490 - 491 ؛ البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب، ج 2، ص 233 - 241.

26) اعمال الاعلام، ص 43، 57 - 59 و 66 - 67 ؛ نفح الطيب، ج 1، ص 396 - 397 ؛ فى تاريخ المغرب و الاندلس، ص 231 - 232.

27) تاريخ ابن خلدون، ج 4، ص 149 - 153 ؛ فى تاريخ المغرب و الاندلس، ص 254.

28) اعمال الاعلام، ص 147 - 150 ؛ دولت الطوائف، ص 20 - 22.

29) الاستقصاء، احمد سلاوى، به كوشش جعفر و محمد ناصرى، ج 2، ص 32-34 و 53 - 54 ؛ تاريخ الاندلس، ابن كردبوس، به كوشش احمد مختار عبادى، ص 106 - 107 ؛ الانيس المطرب، على ابن ابى زرع، ص 143 - 144 و 152 - 155 ؛ اعمال الاعلام، ص 157 - 158 و 163 - 164 ؛ دول الطوائف، ص 36 - 48 و 71 - 72.

30) مذاكرات، عبدالله زيرى، به كوشش لوى پروو انسال، ص 18 - 19، 24 - 26، 30، 34 - 35، 69 - 70، 72-76 ؛ الذخيرة فى محاسن اهل الجزيره، على ابن بسام، به كوشش احسان عباس، ج 1، ص 403 ؛ اعمال الاعلام، ص 233 و 234 ؛ دول الطوائف، ص 120 - 122 و 127 - 129.

31) اعمال الاعلام، ص 176 - 178 ؛ دول الطوائف، ص 95 - 104 و 110 - 113.

32) تاريخ ابن خلدون، ج 4، ص 161 - 164 ؛ اعمال الاعلام، ص 195-196 ؛ دول الطوائف، ص 220 - 226.

33) الحلة السيراء، ج 2، ص 96 - 103.

34) دول الطوائف، ص 281 ؛ اعمال الاعلام، ص 170 - 171، 175 و 178 ؛ الانيس المطرب، ص 104 ؛ صفحة جزيرة الاندلس، ص 40.

35) اعمال الاعلام، ص 216 و 217 ؛ تاريخ ابن خلدون، ج 4، ص 162 ؛ دول الطوائف، ص 158، 166 و 171 - 173.

36) اعمال الاعلام، ص 205 ؛ دول الطوائف، ص 253 - 295.

37) مرابطون، پيروان عبدالله بن ياسين بودند. عبدالله بن ياسين در شمال آفريقا قيام كرد. بربرهاى قبيله «لَمتونه» به كمك او آمدند. عبدالله در سال 451 ه . ق در گذشت و ابوبكر بن عمر صُنهاجى جاى او را گرفت و حاكم مرابطون شد. در سال 466 يوسف بن تاشفين، حاكم مرابطون گرديد. اندلس يا تاريخ حكومت مسلمين در اروپا، ص 147 - 148.

38) اندلس يا تاريخ حكومت مسلمين در اروپا، محمد ابراهيم آيتى، ص 131، 147 - 148، 153 و 170 - 181 ؛ الانيس المطرب، ص 146 - 147 و 152 - 155 ؛ مذاكرات، ص 147 - 149 ؛ تاريخ الاندلس، ص 106 - 107.

39) در سال 515 ه. ق محمد بن عبدالله بن تومرت - كه خود را از نوادگان حسن مثنّى (فرزند امام حسن‏عليه السلام) مى‏خواند - در شهر «سوس»، عليه بدعتها قيام كرد و حكومت «موحدون» را بنا نهاد. پس از او، عبدالمؤمن بن على قيسى كه در تمام دوران‏قيام همراه او بود، راه او را ادامه داد و دولت موحدون را در آفريقا گسترش داد. اندلس يا تاريخ حكومت مسلمين در اروپا، ص 161 - 164.

40) المن بالامامة، ابن صاحب الصلاة، به كوشش عبدالهادى تازى، ص 428 - 432 ؛ صفة جزيرة الاندلس، ص 22 ؛ الانيس المطرب، ص 277.

41) اندلس يا تاريخ حكومت مسلمين در اروپا، ص 187 - 198.

42) دومين خليفه عباسى كه در سالهاى 136 - 158 ه. ق خلافت كرد.

43) اسپانياى اسلامى، ص 74 - 75.

44) طبقات الفقهاء، ابراهيم ابو اسحاق شيرازى، به كوشش خليل ميس، ص 156 - 157 ؛ الخطط، احمد مقريزى، ج 2، ص 333.

45) مذهب ظاهرى، منسوب به ابو سليمان داوود بن خلف اصفهانى (متوفاى 270 ه . ق) است. وى در سال 200 در كوفه به دنيا آمد و به تحصيل پرداخت. سپس براى ادامه تحصيل به بغداد رفت. وى در ابتدا، پيروِ مذهب شافعى بود و پس از مدتى، مذهب ظاهرى را بنا نهاد. او حجيّت «قياس» و «رأى» را رد كرد و تقليد از پيشوايان چهارگانه اهل سنت (مالك بن انس، احمد بن حنبل، ابو حنيفه و شافعى) را حرام دانست و براى استنباط احكام شرعى، به ظاهر قرآن و حديث روى آورد. مذهب ظاهرى در قرن چهارم هجرى در عراق، فارس، عمان و اندلس رواج داشت. اسلام در غرب، نورالدين آل على، دانشگاه تهران، ص 278.

46) المعيار المغرب، احمد ونشرسيى، ج 6، ص 356 ؛ الخطط، ج 2، ص 333 ؛ احسن التقاسيم، محمد مقدسى، ص 195 ؛ سير اعلام النبلاء، محمد ذهبى، به كوشش شعيب ارنؤوط و...، ج 18، ص 156 - 157 ؛ ترتيب المدارك، قاضى عياضى، به كوشش احمد بكير محمود، ج 4، ص 805 ؛ تاريخ التمدن الاسلامى، جرجى زيدان، ج 2، ص 493 - 494 ؛ اسلام در غرب، ص 277 - 279.

47) نفح الطيب من غص الاندلس الرطيب، ابن حيان، تحقيقِ عبدالحميد محيى الدين، ج 4، ص 61.

48) مقالات تاريخى، رسول جعفريان، ص 226، پاورقى.

49) همان، ص 227 - 228.

50) همان، ص 228 - 233.

51) اسلام و بلاهاى نوين، محمد غزالى، ترجمه مصطفى زمانى، ص 246.

52) بيدارى اسلامى در اندلس امروزى، عبدالجبار، رفاعى، ترجمه سيد حسن اسلامى، آينه پژوهش، شماره 15، مهر و آبان 1371، ص 49.

53) اندلس يا تاريخ حكومت مسلمين در اروپا، ص 75 و 85 - 86.

54) اندلس يا تاريخ حكومت مسلمين در اروپا، ص 88 - 92.

55) اسلام در غرب، ص 116 و 311 ؛ اسپانياى اسلامى، ص 93.

56) تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون، ترجمه محمد تقى فخر داعى گيلانى، ص 514 - 517.

57) تاريخ فتوحات اسلام در اروپا، ابوبكر محمد بن عمر ابن فوطيه، ترجمه محمد رضا شيخى، ص 312 ؛ اسلام در اندلس، حسن وطنخواه، مجله مشكوة، شماره 32، پاييز 1370، ص 115.

58) كَلَف، لكه‏هايى است كه در آفتاب و ماه ديده مى‏شود.

59) دانش مسلمين، محمد رضا حكيمى، ص 159.

60) تمدن اسلام و غرب، ص 598.

61) فرهنگ اسلام در اروپا، زيگريد هونكه، ترجمه مرتضى رهبانى، ص 75.

62) همان.

63) اسلام در غرب، ص 141 - 142 و 262 - 263.

64) تمدن اسلام در غرب، ص 762.

65) همان، ص 256.

66) اسلام در غرب، ص 253 - 254.

67) تاريخ قرون وسطى، آلبرمايه و ژوال ايزاك، ترجمه عبدالحسين هژير، ص 101.

68) اسلام در غرب، ص 256 ؛ هفت قرن فراز و نشيب تمدن اسلام در اسپانيا، ايگنا سيواولاگوئه، ترجمه ناصر موفقيان، ص 323 - 324.

69) اسلام در غرب، ص 311 و 316.

70) اسلام در غرب، ص 312 - 315 ؛ اندلس يا تاريخ حكومت مسلمين در اروپا، ص 92.

71) اسلام در اندلس، مجله مشكوة، شماره 32، ص 116.

72) دايرةالمعارف بزرگ اسلام، ج 10، ص 345.